

طب و درمان عامیانه در بین قوم لک

دکتر علی عباس رضایی نور آبادی*

مقدمه

لکها قومی هستند که در شمال غربی و غرب استان لرستان ساکنند و دارای پیوستگی قومی و جغرافیایی خاصی هستند که آنها را از کردها و لرها متمایز می‌کند. منطقه محل سکونت و زندگی لکها از مناطق باستانی لرستان است و آثار باستانی به دست آمده از این مناطق، دلیلی بر قدمت و پیشینه تاریخی این مناطق است. زبان آنها لکی است که خود زبان واحد و مستقلی است و اساساً با لری و کردی تفاوت بسیار دارد و دارای آثار مکتوب فراوانی است که فولکلور این قوم اصیل، به طور کلی در آنها باز نموده شده است. تا چند دهه پیش - بعضاً امروز هم - چون نه علم پزشکی پیشرفت امروزی را پیدا کرده بود و نه تشکیلات و تجهیزات وزارت بهداشت در این حد گسترش داشت؛ بخصوص در مناطق محروم و دورافتاده‌ای چون لرستان و ایلام و غیره که از کمترین امکانات بهداشتی، پزشک و دارو برخوردار بودند، مردم برای معالجه بیماری خود و خانواده‌شان به انواع راههای پیشگیری و درمان متوسل می‌شدند. پزشک این مردم اغلب پیرزنان و پیرمردان دنیادیده و سرد و گرم روزگار چشیده بودند، و داروی آنها اغلب ترکیبات گیاهی بود. آنان به مصداق مثل لکی «کار ارسر هتی، حکیمه»^(۱) عمده دردها و ناخوشیها را در گذران ایام تجربه کرده، علائم و عوارض و شیوه درمان آنها را به خوبی می‌دانستند.

اگر چه در نقاط مختلف ایران این شیوه طبابت و درمان حاکم بود و علاوه بر معالجان، عطاران و داروفروشان با دایرکردن دکه‌های عطاری همه گونه داروهای گیاهی و غیرگیاهی را نظیر عناب، پرسیاوش، ریشه کاسنی، قدومه، گل گاوزبان، گل ختمی، ریشه ختمی، ترنجبین، هفت ترشی، بارهنگ، به دانه، نشاسته، گل نیلوفر، گل پنیرک، قرص خرچنگ، گاودارو، کوهان شتر، عرق بید، عرق کاسنی و

* استاد یار دانشگاه لرستان

۱- kar ar sar hati hakimah = هر که دشواری و مشکلی برایش پیش آید؛ چون با تلاش و تدبیر از کمند آن می‌رهد، تجارب فراوانی کسب می‌کند. پس در رفع نظایر آن دشواری، خود، استادی حاذق می‌شود.

غیره در طبله عطاری خود جای داده، در اختیار بیماران قرار می‌دادند، حتی در بعضی شهرهای بزرگ، طبیبان تحصیل کرده‌ای با روش درمانی سنتی ویژه - که به آنها «حکیم باشی» می‌گفتند - وجود داشته و اساس طبابتشان بر تشخیص طبایع اربعه (گرم، سرد، خشک و رطوبتی) بود؛ ولی مناطق لک نشین باز به علت محرومیت و بافت زندگی عشایری، از این مقدار امکانات درمانی نیز بی بهره بودند. طبیب آنها همان پیران سالخورده مجرب بود و دارو را - که گیاهی طبیعی بیش نبود - بعضاً خود از دشتهای سرسبز و دامنه کوهها تهیه می‌کردند و نایافتی آن را از عطاران دوره گردی که سوار بر یابو، به فروختن ادویه می‌پرداختند، به دست می‌آوردند.

بخش بسیار اعظم این معالجات با تجویز داروهایی از گونه گیاهان، ریشه گیاهان یا گل‌های بومی صورت می‌گرفت که داروهایی بی زیان بودند و اگر بیماری را تسکین و شفا نمی‌دادند، حداقل در بیمار تأثیر بد نداشتند و درد را تشدید نمی‌کردند. کسی که همه یا بیشتر این معالجات و داروهای محلی را به باد استهزا بگیرد و آن را خرافات پندارد، باید بداند که شیخ‌الرئیس، ابوعلی سینا، در «قانون» خود ضمامد سرگین گاو را بهترین دارو برای رفع ورم و درد مفاصل می‌داند. و توصیه می‌کند که یرقان را با خراشیدن پشت گوش و ریختن فلفل در آن زخم و... مداوا کنند.

یادآوری این نکته لازم است که دارو و درمان لکها بسیار ابتدایی، طبیعی، مختصر و محدود بوده، برخی بیماریها نیز با انجام اعمالی که بیشتر بر اساس اعتقاد و باور بود، مداوا می‌شدند. به هر حال، به لحاظ روان‌شناسی همیشه به بیماران تلقین می‌کردند، به گونه‌ای که تلقین در هر بیماری اثربخش بود. تعدادی از امراض و بخشی از داروها و درمانهای مستعمل در بین لکها را - در گذشته و حال - می‌آوریم؛ با یادآوری این نکته که حجم معالجات محلی و طب عامه از این مقدار، بسیار بسیار گسترده‌تر بوده است:

سیاه سرفه (سی قته = si qotah): شیر الاغ سفید را قبل از صبحانه به بیمار می‌خوراندند.

زگیل (بالیک - کار) = بستن بیخ زگیل با نخ باریک که منجر به افتادن آن می‌شد. سادات برای بر طرف شدن زگیلها دعایی می‌نوشتند. بعضاً به تعداد زگیلهاشان ریگ در کیسه‌ای می‌نهادند و آن کیسه را در چهار راهی قرار می‌دادند و معتقد بودند هر که آن را بردارد، زگیلها به وی منتقل می‌شود. ضمناً عقیده داشتند زگیل بر اثر و به دنبال ریختن آب روی بدن گربه یا رساندن آتش به بدن سگ ایجاد می‌شود. پس، از این کارها اجتناب می‌کردند.

موخوره (موی حورک = mowy horak) و ریزش مو: برای درمان موخوره معمولاً موی دوشاخه‌شده را تا آخر از هم باز می‌کردند. برای درمان و ریزش مو، گُل «گل هیرو» را خشک کرده، با حنا درمی‌آمیختند و تخم مرغ را نیز با آن قاطی می‌کردند و روی سر کسی که مویش می‌ریخت، می‌مالیدند. بنابراین از ریزش موی سر او جلوگیری می‌شد.

نازایی: «وزم و دمی»^(۱) را با هم پخته، از شیر آن برای درمان عفونتها و دردهای رحم که اغلب عامل نازایی است، استفاده

۱- vezm o domi = «وزم» نوعی درخت و «دمی» همان دنبه است که باید از گوسفند یک‌ساله تهیه شود. البته این درمان برای کسانی است که بیماری

«رحم» دارند نه عقیمهای دائمی (مزوک = mazuk).

می‌کردند.

زکام و سرماخوردگی - (زوخ اری نیاین)^(۱): خوردن آش داغ ترخینه با فلغل سیاه تا بدن بیمار گرم شود. ترکیب دارچین و زنجبیل (دارچینی و زنجفیل) را تحت عنوان «گرمه داری» کوبیده، دم می‌کردند و مانند چای به بیمار می‌نوشاندند که منجر به عرق کردن تمام بدن بیمار و بهبودی وی می‌شد.

عقرب زدگی: جای نیش عقرب (کولاژدم)^(۲) را با تیغ خراش داده، خون آن را به وسیله نخ می‌مالیدند تا زهر آن بیرون آید. عضو عقرب‌زده را که متورم شده بود، داخل گور (gowar) (چاله‌ای که در آن آتش روشن می‌کردند = اجاق) گرم خالی از آتش می‌گذاشتند و لحافی چون لحاف کرسی روی آن می‌کشیدند تا آن عضو گرم می‌شد، عرق می‌کرد و تسکین می‌یافت؛ این عمل «چال تاو» (čal tâw) نام داشت. بزغاله‌ای ذبح می‌کردند و از خون آن روی عضو عقرب‌زده می‌ریختند و از سرگین و محتویات درون شکمبه همان بزغاله، روی آن عضو خون آلود می‌گذاشتند که باعث تسکین و بهبودی می‌شد؛ این عمل «خوین سور» (xowin sorr) نام داشت.

تبخال (ایر زلیا = ear zeliâ): روغن مذاب سرخی موسوم به «تنتور» را روی آن می‌مالیدند. نیز ته کاسه فلزی بسیار سردی را روی تبخال قرار می‌دادند زیرا این سردی، آتش و عطش آن موضع را اندکی کاهش می‌داد.

سر درد (سرد ژین = sardažin - سراشی = srâši): جو نیم داغ برشته شده را داخل دستمالی کرده، روی پیشانی شخص بیمار می‌گذاشتند. بعضاً - مخصوصاً خانمها - با نهادن حنا بر سر، بیماری مزمن سردرد خود را مداوا می‌کردند. آنها معتقد بودند که خوردن کباب برگ نیز برای رفع سردرد، اثر مثبت و محسوسی دارد.

تب: برای درمان تب سخت و مداوم (حصبه) که به «کو تو» (kowe tow) معروف بود، هیچ دارویی نمی‌شناختند جز آنکه بیمار مطلقاً نایستی نان و گوشت می‌خورد. هر گاه تمام بدن بیمار کاملاً عرق می‌کرد، آغاز بهبودی قطعی او بود؛ لذا لحاف و جاجیم زیادی روی او می‌پوشانیدند تا گرم شود و عرق کند. بعد از گرم شدن و عرق کردن و شروع بهبودی، تمام موی سرش ریخته می‌شد (چنانکه امروزه بعد از شیمی‌درمانی حاصل می‌شود). بعضی نیز از راه ناامیدی و ناچاری کمی خاک شیر روی مقداری هندوانه می‌پاشیدند و بعد از یک شب آن را به بیمار می‌خوراندند. اگر این بیماری طولانی می‌شد و از پنج - شش ماه تجاوز می‌کرد، بستگان بیمار از روی ناچاری به کارهای شبه خرافه‌ای متوسل می‌شدند.

۱- zowx are niâin = «زخ» به معنی سردی و سرما؛ شاید ریختی دیگر از «زم» در واژه‌های «زمستان» و «زمهریر» باشد. «اری نیاین» یعنی روی کسی اثر کردن.

۲- kulâž dowem = شکل دیگر «کژدم»، همان عقرب است؛ «دم ار کول» - به گویش بیرانوندها - هم، به معنای عقرب دارای دم کج است که آن دم کج بر پشتش (کول) قرار دارد.

گوش درد کودکان = گوش دژین آیل^(۱): معمولاً دود تنباکو (سیگار و چپق) را در گوش کودک می‌کردند یا ذره‌ای روغن حیوانی را داخل گوش بچه می‌نهادند. شیر پستان زنی که نوزادش دختر بود، در گوش بیمار می‌دوشیدند. به طور ناشناس قاشقی چوبی (کمچه چوین = kamča čowin) را از دریچه‌ای به داخل خانه‌ای که زن و شوهر آن خانه عموزاده هم باشند، داخل می‌کردند و صاحب خانه چیزی را مثلاً آب، روغن و... داخل قاشق می‌ریخت و مسترد می‌کرد. معتقد بودند اگر آن ره‌آورد در گوش مریض ریخته می‌شد، بهبود می‌یافت.

دندان درد (دنو دژی deno daži): گذاشتن سوخته تریاک روی قسمت کرم‌خوردگی دندان بیمار موسوم به «کولور»^(۲). پرکردن دهان از نفت. ریختن قطره‌ای الکل روی دندان بیمار. گذاشتن اندکی میخک روی دندان. بعضاً حنا و کوبیده فلفل سیاه را با هم درآمیخته، اندکی حرارت می‌دادند و روی دندان می‌گذاشتند. بعضی نیز خاکستر تور سوخته و ریخته چراغ توری را روی دندان می‌گذاشتند. اخیراً خمیر دندان را روی آن دندان قرار می‌دهند. نیز کاغذ را آتش می‌زنند و دود آن را بر روی صفحه آینه ای قرار می‌دهند، آنچنان که مانند بخار، صفحه آینه را کدر نماید؛ آنگاه با کمی پنبه آن بخار و غبار زرد رنگ روی آینه را جمع کرده - که خیلی تلخ است - روی دندان می‌گذارند. یا از اول دود کاغذ در حال سوختن را به مقداری پنبه که روی آینه قرار دارد، نزدیک می‌نمایند. به هر حال به وسیله پنبه، تلخی و زهر حاصل از سوختن کاغذ را به دندان بیمار می‌رسانند تا تسکین یابد.

گلو درد (تینی دژی)^(۳) = غرغره کردن آب نمک. رساندن اندکی نمک با انگشت به گلو. معمولاً مغز بادام را، که معتقدند اثر معنوی دارد، می‌کوبند و به حلق می‌رسانند.

درد گردن (مل دژی)^(۴): که سطح خارجی و بیرونی گردن کاملاً ورم می‌کرد و اغلب از درون نیز درد داشت و اصولاً بیماری تقریباً کم‌خطری بود. برای درمان آن گیاهی به نام «سورپا»^(۵) را در آب دم می‌کردند و آب آن را به بیمار می‌خوراندند و تفاله اش را روی گردن او می‌بستند. ملاقه بزرگ چوبی را که به «کلوخه» (kaluxa) موسوم بود، اولین باری که داخل نذری «بتوین»^(۶) می‌گذاشتند، به نیت اینکه درمان گردن‌درد باشد تبرک می‌کرده، بعداً آن را به گردن بیمار مزبور می‌مالیدند و بهبود می‌یافت.

۱- guš dažin e âil = «دژین» یعنی درد کردن؛ و «آیل» همان بچه است.

۲- golur = به معنای سوراخ و شکاف است.

۳- tini daži = «تینی» یعنی گلو؛ به معنی «تشنه» هم هست.

۴- mel daži = «مل» به معنای گردن است.

۵- sower pâ = «سور» به معنای سرخ و قرمز است؛ که در قسمت اول «سهراب» نیز آمده است. و «سورپا» گیاهی است که ریشه آن سرخ است.

۶- betowin = و آن رایج‌ترین نذر و نیاز پیروان فرقه «اهل حق» است؛ که بزغاله، گوسفند و یا... را ذبح کرده، سید ماهری آن را در داخل پاتیلها و دیگهای بزرگ با آداب خاص می‌پزد. بعد از پختن و جدا نمودن استخوانهای آن، با مقداری برنج مخلوط می‌شود و سید، «ورد»های مخصوص را بر آن می‌خواند و آن را توزیع می‌کند. بسیار خوشمزه است و فلسفه‌اش سیرشدن گرسنگان می‌باشد.

سینه درد (سینه دژی = *sinah dažy* - سینه و په لی = *sinah o pahly*): خوردن دم کرده دانه به (*biv* = بیو). خوردن برشته به. خوردن برشته کنجد (کنجی = *konji*). دم کرده گل گاو زبان. خوردن حلیم. خوردن تخم مرغ محلی (خا) به صورت خام در صبح زود. خوردن آب جوش قبل از صبحانه. خوردن آب نخود پخته. خوردن محلول آب و دانه بالنگ.

بریدگی (براین = *briâin*): خاکستر سیگار یا سوخته پارچه غیرپلاستیکی را در زخم ریخته، آن را می‌بستند. اگر زخم خیلی عمیق بود، مقداری قند و چای خشک را با هم کوبیده، داخل شکاف زخم می‌ریختند و معتقد بودند که موجب جوش خوردن زخم می‌شود.

ویار (بیزه = *bizah* - وایمن = *vâiman*): هر چند ویار شاید جزء بیماریها به حساب نیاید ولی مبتلا به آن عملاً رنج می‌کشد. از این رو برای رفع و دفع این درد و رنج، معتقد بودند شخص «بیزه کر» باید دلش هرچه می‌خواست، به دست می‌آورد و می‌خورد. آنها معتقدند اگر در آن حال چیز حلال و تمیز و زیبایی بخورد، مستقیماً در جسم و روح جنین اثر می‌گذارد. همچنین به شدت معتقدند اگر کسی، شیء مطلوب و مورد نظر زن در حال ویار را بدو برساند، بزرگترین کار خیر را انجام داده، به عظیم‌ترین اجر و ثواب دست خواهد یافت.

جلوگیری از سقط جنین (آیل پلیاین = *âil pliaîn*): هرگاه زن حامله به دل درد شدید مبتلا شود و یقین داشته باشند که جنین او بر اثر ضربه‌ای جابجا شده است، زن سلیقه داری (مامای محلی) کاسه‌ای فلزی را به صورت وارونه روی شکم او قرار می‌دهد و آنقدر می‌چرخاند تا جنین به گونه حقیقی خود در رحم قرار بگیرد. در غیر اینصورت یعنی ادامه خونریزی، سوخته تار و پود چرمین الکهای بزرگ موسوم به «ویژنگ»^(۱) و سوخته استخوان کعب مانند پشت پای گوسفند و بز موسوم به «قاپ» را با روغن حیوانی درمی‌آمیخته، به آن زن می‌خوراندند.

درمان دیر راه افتادن (ای سر پا کتن = *e sar pâ katen*) - دیر زبان گشودن و یا لکنت زبان (بر بال = *bere bâl*): برای درمان این موارد، کودک را به زیارت ائمه و امامزاده‌ها می‌بردند؛ یا سادات برای کودک دعای مکتوب ترتیب می‌دادند. به هر حال با صدق نیت به معصومین و اعقابشان پناهنده می‌شوند.

خته (خته = *xatinah*): و آن هنر بزرگ کاولیها و لوطیهای (خنیگران و نوازندگان محلی) مناطق لکنشین است. بعد از بریدن پوسته زائد با شگرد و روش خاص خود، برای جلوگیری از خونریزی، کودک را داخل خاکستر نیم گرم می‌نشاندند و یا خشک شده و کوبیده گیاه «بله شیرینه» (*balah širina*) را روی آن می‌ریختند.

درمان شب ادراری بچه (ای جا چرونن = *e jâ čoweronen*): برای درمان این بیماری که آن را ننگ و عیبی بزرگ تلقی می‌کردند، راه حل مناسبی جز تلقین و تشویق یا تحذیر و جلوگیری از زیاد خوردن مایعات چون آب و چای و هندوانه و... نمی‌دانستند.

۱- *viženg* = نون و گاف پایانی آن غنوی و غیر ملفوظ است. این وسیله بیشتر برای استفاده کشاورزان به کار می‌رود.

عامه معتقد بودند اگر بچه در روز یک سر چوبی را آتش بزند و آن را در هوا به حرکت درآورد، شب تشک را خیس نمی کند. عده قلیلی نیز با خوردن بیضه پخته بره یا گاو به شخص مبتلا، در درمان او می کوشیدند و به این عقیده خود سخت پایبند بودند.

سرخک (سوریژه = *soriža*): عدس قرمز را به همراه غضروف دنباله ریه بزغاله موسوم به «بن سو دل» (*ban e so del*)^(۱) می پختند و آب آن را به بیمار می خوردند. نیز او را در جای بسیار گرم نگه می داشتند تا نهایتاً تمام دانه های سرخ از بدن او بیرون می آمد. لازم به ذکر است که سرخک یکی از چند بیماری رایج و خطرناک بین طوایف و ایلات لک بوده است.

سکسکه (سیکه = *sika*): شخص مبتلا را با تهمت ناروا و ترساندن، که ناگهان در بهت و تعجب فرو می رفت، از سکسکه باز می داشتند. نخعی را موسوم به «دراونک» (*drawenek*) که همسایه با آن در مشک آب خود را می بست، می دزدیدند و در گردن شخص مبتلا به سکسکه می انداختند.

مخملک (حساسیت پوست، لپر = *lapar*): کاه کهنه را داخل آب داغ ریخته، حرارت می دادند، سپس بدن مبتلا به مخملک را با آن می شستند. عدس سفید را می پختند و آتش را روی بدن بیمار می ریختند. کره تازه از مشک درآمده را با کمی نمک روی بدن او می مالیدند.

خروسک موسوم به «خروسنک»^(۲): خروسی را سر می بریدند و چند قطره از خونس را در داخل گلوی بیمار می ریختند.
هول کردگی موسوم به «ا وژ چین»^(۳): بیماری ناشی از ترسهای ناگهانی و خود باختن را معمولاً با نوشاندن مقداری آب به شخص ترسیده، درمان می کردند، و معتقد بودند نباید آن موضوع را (عامل ترس، مثلاً مرد آزما) به روی آن شخص بیاورند و یادآوری کنند.

غش کردن (ا حال چین = *e hâl čein*): برای به هوش آمدن کسی که غش کرده بود «پته سو»^(۴) را در جلو دماغ او قرار می دادند؛ استشمام بوی آن وی را به هوش می آورد. نوعی از آن بیماری به «ترس» (*ters*) موسوم بود که شبیه تشنج امروزی بود. خطی با چوب به دور او که روی زمین افتاده بود، می کشیدند و او را به حال خود رها می کردند تا آرام آرام خوب می شد.

باد سرخ (واسور = *vâ sour*): قسمت های دایره شکلی از بدن متورم و سرخ رنگ می شد؛ آن را با تیغ خراش می دادند و با انداختن نخ، خون آن را پاک می کردند. سپس پوست خشک شده انار را می کوبیدند و با ماست درمی آمیختند و روی آن قسمت می مالیدند. یا

۱- *ban e sow del* = «سو» همان ریه یا پف می باشد.

۲- *xorusenak* = زیرا سرفه چون آواز خروس (قوقولی) می کند.

۳- *e wež čien* = به معنای خودباختن و ترس ناگهانی است.

۴- *patah soo* = سوزاندن پارچه غیرپلاستیکی و سوخته حاصل از آن است.

محتویات درون معده بزغاله را با خون آن بزغاله درآمیخته، روی همان قسمت می گذاشتند. (ر.ک. خوین سور)

فصادی (خوین گرتن = xowin gerten): اغلب برای رفع دردهای عضلانی صورت می گرفت. بعضاً به این نیت که اخلاط سینه از راه رگ شکافته شده، با خون خارج می شود؛ نیز برای رفع تنگی نفس انجام می دادند و آن چنان بود که با شاخ میان تهی گاو موسوم به «کوه» (kawah) بعد از خراش دادن فرق سر، بادکش می کردند و خون کثیف را بیرون می آوردند. گاهی نیز با شکافتن وریدی از ناحیه بازو، خون بیرون ریخته می شد.

عفونت (آ بو کتن = a bu katen): برای رفع عفونت زخم، شیره درخت «ون» موسوم به «جاجک ون»^(۱) را تهیه کرده، کمی سفت و منجمد می نمودند و آن را در نزدیکی زخم آتش زده، زخم را به دود آن نزدیک می کردند تا مخصوصاً اثرات بد مشک و صابون و... خنثی شود. اگر شیره آن درخت در دسترس نبود، چوبهای ریز درخت مو را که داخل کشمشها یافت می شود، یا سرگین الاغ «ماچه»^(۲) و یا ریشه گیاهی به نام «خوشیل» (xowašil) را دود می نمودند و زخم متعفن را در معرض آن قرار داده، ضد عفونی می کردند.

دمل: برای سر باز کردن و درمان دمل از این راهها استفاده می کردند: مخلوط آرد و روغن حیوانی در حالت داغی را که به «آوکلن»^(۳) موسوم بود، روی دمل می گذاشتند. هندوانه کذایی حنظل موسوم به «شومی شیطونی»^(۴) را می کوبیدند و روی دمل می گذاشتند. شیره درخت «ون» را درون پارچه ای می گذاشتند و آن را زیر خاکستر داغ می نهادند و پس از مدتی بیرون می آوردند و روی دمل می گذاشتند. صابون و کشمش را با هم می کوبیدند و روی پارچه ای می مالیدند و بر دمل می نهادند. مقداری «ژوی» (žowy) (شیره درخت ارجن) در پارچه ای نمدار می پیچیدند و آن را زیر خاکستر گرم می گذاشتند تا نرم می شد، سپس آن را بر دمل می بستند تا چرکش را بیرون بکشد. اگر التیام نمی یافت، کمی کشمش را می کوبیدند و بر آن می گذاشتند. (نقل از کتاب «باورها و دانسته ها در لرستان و ایلام»، صفحات ۲۵۶ و ۲۵۷ با اندکی حذف و اضافه).

زخم آبدار (آگرگ - حوشکه آودار hoška âw dâr): که چون بسیار سوزناک و آتشین بود، بدان «آگرگ = آتشین» می گفتند. راههای درمان آن: استفاده از آب دهان شخص بهره دار که آن را محو می کرد؛ و این از اعجاب برانگیزترین معالجات لکهاست و نگارنده تجربه یک بار آن را دارد. ریختن «توتر سرگر» (tuter e sargar) (کوبیده سنگدان خشک شده کرکس) روی آن. **پیشگیری از چشم زخم** (چم بد = Ćam bad): معتقد بودند که بعد از اصابت، درمان ندارد؛ ولی می توان پیشاپیش دعای

۱- jâjek van = «جاجک» همان آدامس است؛ و ممکن است ریخت دیگری از جویدن باشد.

۲- mače = همان «ماده» در مقابل «نر» است.

۳- āw kolen = یعنی آب پز.

۴- šomi = منظور همان هندوانه است.

مخصوص چشم زخم را تهیه کرد و روی شانه شخص مورد نظر نصب نمود که به وسیله سادات محلی نوشته می شد و آدابی داشت که حتماً باید طبق دستور «سید» عمل می شد.

چرک پای دندان (وکری = vakeri): خمیر را به حالت قطور درآورده، آن را داغ می نمودند و بسان نیم نمک، روی فک بیمار می گذاشتند. نتیجتاً از ورم لته، آب ترشی خارج می شد و درد بهبود می یافت.

درد چشم (چم دژی = Čam dažy): چشم را بالای دود چوب یا شیره درخت «ون» قرار می دادند. چشم را بالای دود سرگین الاغ قرار می دادند. ترکیبی از هفت چیز از جمله «نبات، اسپند، تریاک، توت، چای، شیره درخت ون و...» را چون چای دم کرده، آب آن را چند بار از صافی می گذرانند؛ آنگاه با پنبه، قطره ای در چشم مزبور می چکانند. این دارو را به همین جهت «تک تک»^(۱) می نامیدند. ریختن گرده سفید موسوم به «داری نظربه» در چشم، که از گیاه «کیرکه خرونه» (kirka xarona) تهیه می شد و حصول بهبودی فوری به دنبال داشت. دود دادن چشم مزبور با قند سوخته تا هم ضد عفونی شود و هم تسکین یابد.

صفرا: توت را یک شب در آب گرم نگه می داشتند، آنگاه آن را از صافی می گذرانند؛ تفاله را بیرون انداخته، شیره آن را قبل از صبحانه به بیمار می خوراندند و این باعث تهوع شدید، استفراغ و بیرون ریختن صفرا می شد. شیره گیاهی به نام «شاواله کوله»^(۲) را به بیمار می خوراندند و متعاقب آن بیمار به اسهال شدید مبتلا می شد که معتقد بودند این عمل، باعث دفع تمام کثافات درونی از جمله صفرا می شود.

دل درد (دل دژی = del dažy): خوردن مخلوط شیر و رازیانه، گذاشتن خاکستر داغ (بویل = boil) آمیخته با نمک بر روی شکم، خوردن نبات با آب گرم (آب نبات).

انگل (جونه ور = jonavar - کرم = kerm): اگر دل درد بیمار ناشی از وجود انگل روده و معده وی بود، با خوراندن این داروها به آن درد پایان می دادند: جوشانده برنجداس، شیره فوق العاده تلخ دم کرده ریشه گیاهی به نام «چقچقه» (Čaq čaqa).
کمر درد (پشت دژی = pešt dažy): بیمار جلو آفتاب، دمر دراز می کشید و شخص حاذقی پشت او را با روغن مخصوصی چرب می نمود و سپس با چوب صافی - چون شاطر نانو - روی پشت او می کشید و فشار و ماساژ می داد. این بیمارها اغلب کمر خود را با شال محکم می بندند.

اسهال (ازهال = ezhâl - لم چین = lam čein): خوردن کته و ماست. استفاده از مواد مخدر، چون موجب بیوست می شد. نیز پونه سبز (تر) را روی شکم بیمار می نهادند و پونه خشک را چون چای، دم می کردند و به بیمار می خوراندند. تخم مرغ پخته را هم به بیمار می دادند تا بخورد.

۱- tek teka = به معنای قطره قطره است.

۲- šâwâlah kula = یعنی آنچنان موجب اسهال شدید می شد که بیمار فرصت نمی کرد شلوار بپوشد؛ شلوارش همیشه روی دست یا کولش بود.

آبله (آوله = *awlah*): غضروف انتهای کبد و ریه بزغاله را با عدس می‌پختند و آب آن آش را موسوم به «آو نوژی سوره و بن سو و دل» هنگامی که بیمار تشنه بود و عطش داشت، به او می‌خوراندند. با ابتکار جالبی آب دهان بیماران مبتلا به آبله را به بچه‌های خود که هنوز مبتلا نشده بودند، می‌خوراندند تا بدانها سرایت کند. نیز مقداری از عفونت و خون آبله مبتلا به «آبله خودرو» را بر ساعد یا بازوی بچه‌هایی که هنوز به این بیماری مبتلا نشده بودند؛ می‌ریختند و با سوزن می‌کوبیدند تا با خون آنها آمیخته شود. بعد از سه، چهار شب تب شدید، به بار می‌آمد و متورم می‌شد و چند آبله کوچک و جزئی بیرون می‌آمد و در مجموع از دیگر مبتلایان به «آبله ی خودرو» خفیف‌تر بود و به سلامت رفع می‌شد. در حالی که دیگران یا می‌مردند و یا چشمشان کور می‌شد. این ابتکار در واقع همان «واکسن» امروزی است که به آن شکل ابتکاری ابتدایی عمل می‌کردند.

تب روده: بیمار حق نداشت مطلقاً نان بخورد؛ اغلب به او سوپ جوجه می‌خوراندند.

هاری: فقط یک درمان برای این بیماری داشتند و آن رفتن به طواف زیارتگاهی به نام «زروین قلنر» (*zaroein e qelantar*)

واقع در جنوب غربی دلفان، نرسیده به کوه‌دشت بود.

کم خونی: برای درمان آن معمولاً کباب جگر، کباب برگ، جوجه کباب و گوجه خام با نمک می‌خوردند.

درد پا و مفاصل (ژون ژو = *žonežu*): بیمار را درون پوست گوسفند با پشم سیاه (کال) می‌انداختند. از دم کرده گیاهی به نام

«گایمه»، صمغ و شیر غلیظی حاصل می‌شد؛ مجدداً آن صمغ را می‌جوشاندند تا غلیظ تر و در نهایت سفت شود. آن را به صورت قرص درمی‌آوردند و بیمار با خوردن یک حبه از آن، بهبود می‌یافت. گوشت خرگوش را نیز می‌پختند و می‌خوردند.

شکسته بندی (سخو حورد بین = *soxu hord bien*): ابتدا استخوان شکسته را با آرامی در جای خود قرار می‌دهند تا موضع

شکسته کاملاً صاف شود؛ سپس پنبه آمیخته با زرده تخم مرغ را روی آن عضو قرار می‌دهند، تکه‌های نی صاف چون خط کش کنار هم

نهاده، با نخ روی آن پنبه می‌بندند تا استخوان جابه‌جا نشود. بیمار باید کله پاچه بزغاله (سیاونه = *seyâwena*) و «میمنای»^(۱) آمیخته با

روغن حیوانی و جوجه کباب بخورد و این مورد از اعجاز‌آمیزترین و اعجاب‌انگیزترین طبابتی بود که در ضمن آن معالجه و مداوای

استخوانهای شکسته اعضای بدن - بعضاً بر اثر حوادث طبیعی و سقوط از کوه، یا در جنگهای محلی با چوب و حتی گلوله تفنگ - با

همین روش ابتدایی، از ارتوپدهای امروزی مطمئن تر بود.

ضرب دیدگی: برای درمان عضو ضرب دیده، موی بزغاله (چپش) را با روغن حیوانی چرب نموده، روی آن می‌بستند. اگر ضرب

۱- *mimenâi* = ماده سیاه ارزشمندی است با خاصیت طبی که از دل سنگ سیاه غارها ترشح می‌شود؛ آن را با روغن حیوانی درآمیخته، به بیماری که استخوانش

شکسته باشد، می‌خوراند؛ استخوان شکسته جوش می‌خورد.

دیدگی شدید باشد، «نیم نمک»^(۱) روی آن محل می‌گذارند تا خون جمع شده پخش شود.

از جا در رفتگی (ا جا چین): عضو از جا در رفته را داخل آب گرم می‌گذارند و ماساژ می‌دهند و آرام‌آرام آن را سر جای خود می‌آورند (در قدیم با پنبه می‌بستند). بعضی مواقع عضو حساسی چون سر و گردن یا نافه از جا در می‌رفته [سر کتن - مل کتن^(۲) - نافه کتن] که طبیب می‌بایست بسیار ماهر می‌بود و با شگردهایی خاص نظیر اندازه‌گیری همه جوانب عضو، آن را سر جای خود می‌آورد.

رگ به رگ شدن (رگه رگ کتن = raga rag katen): عضو رگ به رگ شده را در داخل آب گرم نهاده تا نرم شود؛ سپس رگها را با ملایمت سر جای خود می‌آورند و می‌بندند.

زنبور زدگی معروف به «گنج آبینا دای»^(۳) = gonj a beinâ dây - زرداول آبینا دای^(۴) = zardawel a beinâ dây: ابتدا زهر نیش زنبور را بیرون آورده، گل پای گیاه پونه را روی آن می‌گذاشتند. اگر وجود داشت، مهره سبزرنگ موسوم به «پازل»^(۵) را روی زیراستکانی مالیده کف حاصل شده را روی زخم نیش زنبور می‌گذاشتند. البته بعضاً حساسیت داشتند و بدنشان ورم می‌کرد که در این موارد بیمار را در آب می‌انداختند.

گل مژه (سیتکه سلام = sitkah slâm): و آن جوش نوک زردی است که روی پلک چشم و میان مژه‌ها ظاهر می‌شود. معمولاً چشم دیگر را با سرمه سیاه می‌کردند که نتیجتاً «سیتکه سلام» از شدت حسادت!! می‌ترکید و عارضه بهبود می‌یافت.

زائو (زاوار = zâwâr): زنان زائو بعد از فارغ‌شدن، در داخل خاکستر نیمه داغ می‌نشستند. بدین وسیله هم خون بند می‌آمد و هم درد تسکین و بهبود می‌یافت. ماماهاى محلی اغلب چنان در کار خود ماهر بودند که این همه زن روستایی، به راحتی وضع حمل می‌کردند بدون آنکه کوچکترین دارو، پزشک و امکاناتی وجود داشته باشد. زن حامله می‌نشست و دو مامای محلی روبرو و پشت سر وی می‌نشستند و بدو کمک می‌کردند تا فارغ می‌شد. زائو می‌بایست «کیماخ» (keimâx) که همان جوجوش باشد و ترکیبی است از روغن حیوانی و خرما و زردچوبه و رازیانه، می‌خورد.

افتادن غلات در گوش یا بینی = از عجایب کار زنان درس ناخوانده لک، یکی همین مورد است که اگر دانه‌ای از حبوبات نظیر گندم، نخود، عدس و... در بینی یا گوش کسی می‌افتاد، زن بهره دار وردی می‌خواند؛ و یا به سوی خود می‌مکید که در نتیجه، دانه خارج می‌شد و در درون دهان زن طبیب می‌افتاد.

۱- nimnemak = مقداری خمیر پرنمک است که آن را به صورت نان قطور درآورده، روی عضو دردمند می‌گذارند.

۲- mel katen = «کتن» یعنی افتادن.

۳- gonj a beina dain = «گنج» همان زنبور است.

۴- zardawel a beina dain = «زرداول» همان زنبور است.

۵- pažal = باید قطعاً همان «پاد زهر» باشد.

زخم سیم کشیده = اغلب زخمها بر اثر سردی یا رعایت نکردن مسائل بهداشتی، ورم می‌کردند. برای درمان آن، همان شیره درخت «ون» را دود می‌کردند و زخم را بدان نزدیک می‌نمودند تا ضد عفونی شود. سپس «آو کلن» که مخلوطی از شیره درخت «ون»، آرد و روغن حیوانی بود، روی زخم می‌گذاشتند تا نرم شود و تسکین یابد.

درک^(۱) = برای درمان آن، دانه و شاخه و ساقه «برنج‌داس» را ریز و هنجه کرده، مثل چای دم می‌کردند و آب آن را به بیمار می‌خوراندند. فلفل سیاه را کوبیده، داخل آب سرد می‌ریختند و آن آب را به بیمار می‌نوشاندند.

رفع خستگی مسافر (شکتی = šakati): مردم در زندگی روزمره، به خصوص در مسافرت، بر اثر پیاده روی زیاد و عبور از دشتهای و کوهها، خسته و کوفته می‌شدند. آنگاه که به منزل می‌رسیدند، از درد شدید پا رنج می‌بردند. برای درمان آن، اهل خانواده مقداری آرد را روی آتش می‌ریختند و لحافی چون کرسی روی آن قرار می‌دادند و مسافر خسته در زیر آن کرسی می‌نشست؛ سپس در رختخواب می‌خوابید و گرم می‌شد و بهبود می‌یافت.

سرما زدگی بر اثر ماندن در برف و موسوم به «ور بردن»^(۲) = ابتدا شخص سرما زده و یخ بسته را به داخل طویله می‌بردند که خیلی گرم و بسان حمام بود؛ پای او را که در برف مانده و بیشتر از بقیه اعضا، بی‌حس شده بود (اگیر چین = e gir čein) داخل پهن داغ چهارپایان می‌گذاشتند تا کمی گرم می‌شد؛ آنگاه دو پای او را تا میچ داخل آتش ترخینه گرم قرار می‌دادند و بدین وسیله تمام اثرات سردی و برف که تا عمق استخوان وی رسوخ کرده بود، بیرون می‌آمد و پا از بین نمی‌رفت.

آفتاب زدگی مشهور به «هور بردن»^(۳): برای درمان آفتاب زده، نان فطیری را که به «ور هوری»^(۴) موسوم بود؛ در جلو آفتاب خشک می‌کردند و سپس آن را داخل دوغ داغ ریز نموده چون تریت به هم می‌زدند و به بیمار می‌خوراندند. بعضاً سرانجام سر بیمار را با دوغ می‌شستند.

سر شکستن (سر حورد بین = sar hord bien): پوست بزغاله را با کوبیده نبات، روی شکستگی سر می‌انداختند که در حکم بخیه بود و زخم را التیام می‌بخشید. نیز آرد و روغن را درآمیخته، آب را به آن ترکیب اضافه می‌کردند که به «ترحلوا آوینه» (tarhalwâ āwina) - «باپرس آوینه» (bâpers āwina) موسوم بود. آن را درون شکاف سر یا هر عضو مجروح می‌نهادند؛ در نتیجه، به زودی بهبودی حاصل می‌شد و سر زخم به هم می‌آمد.

سوختگی (ستی = sety): بزغاله‌ای را ذبح می‌کردند و پیه یا همان «چربی - چوار وز»^(۱) آن را روی زخم سوختگی قرار

۱- derk = و آن درد شدیدی است که اغلب بر اثر سرما و سردی هوا به وجود می‌آید و یک عضو را سخت به درد می‌آورد. امروزه به آن «اسپاسم» می‌گویند.

۲- vahr berden = «ور» همان برف است.

۳- howar berden = «هور» همان خورشید است.

۴- var howari = «ور» به معنای جلو است.

می‌دادند؛ بعد از مدتی آن را دور انداخته، پیه تازه روی زخم قرار می‌دادند.

آب گرفتگی (آو گرتن = āw gerten): و آن کسی است بسیار خسته، که در همان حال، آب سرد زیادی می‌نوشد. آن آب در دور ناف وی جمع می‌شود؛ شکمش سفت شده، شدیداً دردمند و رنجور می‌گردد. برای درمان این درد، چوب دایره‌ای شکل دور «دف» یا «ویژنگ = viženg - کم = kam» را عمودی روی شکم آن شخص قرار داده، با دستمال یا طنابی می‌بستند؛ از شکم او صدایی به گوش می‌رسید و آب پخش می‌شد. یک کتری پر از آب جوش را بالای کمی «داوار» روی شکم بیمار قرار می‌دادند که گرمای آن باعث پخش شدن آب جمع شده، می‌شد.

۷۵ - چیزی در چشم افتادن (چی اچم کتن = čei e čam katen): اگر شیئی خارجی در چشم کسی می‌افتاد، ولو آنکه پوسته درخت، پر کاه، ذره‌ای سنگ یا براده آهن باشد، هنرمندان تردست و ظرافتکار محلی به راحتی هرچه تمامتر و بدون آنکه به چشم آن شخص آسیبی برسد، آن را با دست یا زبان در می‌آوردند.

یرقان (زردی = zardey): این بیماری نیز مانند بسیاری از بیماری‌ها، بین انسان و حیوان مشترک است. البته در انسان بسیار خطرناک‌تر و بعضاً کشنده است. سفیدی چشم بیمار زرد می‌شود. برای درمان آن، پشت گوش شخص مبتلا را کمی می‌بریدند چنانکه مقداری خون پدیدار شود؛ آنگاه فلغل سیاه کوبیده و نمک در آن زخم می‌ریختند و با مال، چون سرمه در چشم بیمار می‌کشیدند. نیز مهره زردی به همین نام به گردن بیمار می‌انداختند و معتقد بودند در پیشگیری و بهبود آن مؤثر است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه گیری

هدف از تحریر و تبیین این موضوع که خود بخشی از فولکلور هر قوم است، ضمن نشان دادن شعور و نبوغ بالای نیاکان ما و حساسیت آنها نسبت به زندگی و جدی گرفتن مسئله صحت بدن و تأمین سلامت جسمانی، این است که شاید اطبا و دستگاه‌های بهداشت و درمان و مراکز داروسازی - که میزان ترقی و پیشرفت آنها در عصر جدید بر هیچکس پوشیده نیست - با مطالعه این موارد، برخی را بپسندند و بپذیرند و از تجربه هزاران ساله آن «حکیمان» دوران استفاده کنند. (در مناطق لک زبان، به پزشک و مراکز درمانی نظیر مطب و درمانگاه، «حکیم» می‌گفتند.)

ضمناً باید یادآوری شود که آنچه در بالا آمد، بیماری‌های شایع در بین مردمان لک بود. آن دسته از عشایر لک که به کشاورزی و دامداری و دامپروری مشغولند، امراضی خواه ناخواه و گاه و بیگاه گریبان دامهای آنها را نیز می‌گیرد که به همان جدیت و دقت بیماری انسان، به آنها پرداخته و با آنها مبارزه می‌شود. اسم عام امراض دام به طور کلی، «دژه» (deža) است که پرداختن به آن مقاله‌ای دیگر را طلب می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع و مآخذ

- اسدیان خرم آبادی، محمد و سایرین، *باورها و دانسته‌ها در لرستان و ایلام*، انتشارات وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۵۸.
- امان‌اللهی بهاروند، دکتر سکندر، *کوچ نشینی در ایران*، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۷.
- ایزد پناه، حمید، *فرهنگ لکی*، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، تهران، ۱۳۶۵.
- بیهقی، حسینعلی، *پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران*، آستان قدس، تهران، ۱۳۵۶.
- حصوری، علی، *گزارش گویشهای لری*، طهوری، تهران، ۱۳۴۳.
- خدابخشی، مهندس حاجی رضا، *جلوه‌هایی از تعاون در لرستان*، دارالنشر اسلامی، قم، ۱۳۷۱.
- خوانساری، آقا جمال، *عقاید النساء* (کلثوم ننه)، به کوشش کتیرایی، ۱۳۴۰.
- دهخدا، علامه علی اکبر، *لغت نامه*، مؤسسه لغت نامه دهخدا، بی تا.
- ساکی، علی محمد، *جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان*، کتاب فروشی محمدی، خرم‌آباد، ۱۳۴۳.
- محرر، ایرج، *آیینه آیینها و افسانه‌های لرستان*، بنیاد نیشابور، چاپ اول، ۱۳۶۵.
- معین، دکتر محمد، *فرهنگ معین*، امیر کبیر، ۱۳۶۴.
- مینو رسکی، ولادیمیر، *رساله لرستان و لرها*، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، بابک، تهران، ۱۳۶۲.
- (نویسنده ناشناس)، *جغرافیای لرستان*، به کوشش دکتر سکندر امان‌اللهی بهاروند، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان، خرم آباد، ۱۳۷۰.
- هدایت، صادق، *نیرنگستان*، امیر کبیر، سری کتابهای پرستو، تهران، ۱۳۴۴.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی